

گفتگو با مهدی سبحانی مترجم کتاب شرم

در ترجمه خوب نباید اثری از مترجم دیده شود

مهدی سبحانی از مترجمان جوانی است که در سالهای اخیر خوش درخشیده و آثار ارزنده‌ای به زبان فارسی برگردانده است. ترجمه او از شرم سلمان رشدی در پنجمین دوره کتاب سال که آئین آن همین چند روز پیش برگزار شد برنده جایزه ادبیات شد. به همین مناسبت، با او گفت‌وگوی کوتاهی داشته‌ام که در اینجا می‌خوانید.

سحابی تا پیش از سال ۵۸ و قبل از آنکه همانند یک مترجم حرفه‌ای به کار ترجمه مشغول شود، روزنامه‌نگار و مترجم مطبوعات بود و گاهی هم به نقد سیاسی و هنری می‌پرداخت، اما اکنون حدود ۹ سال است که صرفاً به کار ترجمه اشتغال دارد و در این مدت کتابهای بسیاری از او به فارسی درآمده است. ترجمه‌های چاپ شده او عبارتند از: "نقاشی دیواری و انقلاب مکزیک"، "مرگ وزیر مختار (یوری تینیانوف)", "دانه زیر برف"، "خروج اضطراری"، "مکتب دیکتاتورها" (اینیاتسیو سیلونه)، "دوست بازیافته" (فرد اولمن)، "همه می‌میرند" (سیمون دوبووار)، "بارون درخت‌نشین" (ایتالو گالوینو)، "شرم"، "بچه‌های نیمه شب" (سلمان رشدی)، "مرگ آرتمیو گروز" (گارلوس فونتنس)، "واتیکان و فاشیسم ایتالیا" (جان پالارد)، "توفان در مرداب" (لئوناردو شیاشا).

سحابی کتابهای دیگری هم ترجمه کرده است که هنوز به زیور طبع آراسته نشده و زیر چاپ است. این آثار عبارتند از: "آب، بابا، ارباب" (گالوینولدا)، "مولن بزرگ" (آلن فوریه)، "انقلاب صنعتی قرون وسطا" (ژان ژمیل)، "جامعه‌شناسی هنر" (ژان دووینیو).

سحابی در حال حاضر ترجمه "شهرهای نخستین" اثر "روت وایتهاوس" را در دست ترجمه دارد.

• شما از جوان‌ترین مترجمانی هستید که برنده جایزه ادبی کتاب سال می‌شوید، بنابراین آینده خوبی در انتظار شماست. خودتان برای آینده چه برنامه‌ای دارید؟

– مقدمه سؤال خیلی جای بحث دارد. اما می‌شود همه را به حساب حسن‌نیت یا نظر لطف گذاشت و چانه نزد. پس می‌شود همین طور بی مقدمه گفت که برای آینده قصد دارم همان کاری را بکنم که تا حال کرده‌ام. یعنی ترجمه، و اگر شرایط اجازه بدهد نوشتن. خیلی دوست دارم فرصت و امکان پیدا کنم و بیشتر بنویسم (دلم می‌خواست بگویم: فقط بنویسم). ترجمه‌کار خوبی است و در شرایطی که ما داریم و در اینجا مجال بحث نیست کار بسیار مفیدی هم هست. اما کاری است که، به تعبیر معنوی، "آینده ندارد". یعنی در خودش محدود و خلاصه می‌شود. یک مترجم خوب، به نظر من، باید بزرگترین نقش و بیشترین کوشش‌اش در این باشد که اصلاً به چشم نیفتد. یعنی باید در انتقال نوشته‌ای از زبانی به زبان دیگر چنان مهارت و امانتی از خودش نشان بدهد که از چیزی به نام مترجم و مرحله‌ای به نام ترجمه، اثری در کتاب ترجمه‌شده دیده نشود. البته کاری مشکل و شاید هم آرماتی است، ولی فکر می‌کنم شدنی باشد. در نتیجه، ترجمه در خودش محدود می‌شود، و اگر کسی شور و تب و تاب نوشتن را داشته باشد نمی‌تواند در چنین محدوده‌ای باقی بماند و احساس آسودگی کند. در جایی و در فرصتی باید از آن فراتر رفت. و من این شور و تب و تاب را دارم...

• وظیفه مترجمان را در مورد زبان فارسی چگونه ارزیابی می‌کنید؟

– مترجمان مانند همه کسانی که یا توستار و به طور کلی یا وسایل ارتباطی، سر و کار دارند، درباره زبان وظیفه‌ای دارند که بدیهی‌تر از آن است که نیازی به بحث داشته باشد، و هر اظهاری در این باره ممکن است خشوگویی و انشاءنویسی جلوه کند. اما کارکرد مترجمان، و به ویژه کارکرد بد مترجمان، (یا کارکرد مترجمان بد!) مسأله کاملاً مشخص و حادی است و به همین خاطر هم که شده باشد می‌توان درباره وظیفه و ویژه مترجمان در قبال زبان بحث کرد. بخصوص که، متأسفانه به دلایلی که باز هم مجال بحث نیست و شما هم از من نپرسیده‌اید، ترجمه چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی، بیش از اندازه در فرهنگ امروزی ما عمده شده است و در بسیاری موارد جای تالیف و آفرینش هنری را گرفته است. البته زبان زنده یک ملت زنده، همیشه از هر نفودی که از راههای عادی بخواهد بر آن اعمال شود نیرومندتر است، یعنی که هر عنصر تازه و ناهمگنی را (چه خارجی و چه برخاسته از داخل حوزه زیستی‌اش چه مثبت و چه منفی) در خود می‌گیرد و یا آن را با ساختارهای خودش سازگار، و در نتیجه خودی می‌کند، یا همواره آن را در جایگاه ویژه و مشخص عناصر خارجی و حل‌نشدنی جا می‌دهد. یعنی که در نهایت نه تنها ترجمه بد که حتی ادبیات بد هم برای یک زبان زنده خطری ندارد، چه همه این "بد"ها در تاریخ رسوب می‌کنند و می‌مانند اما زبان رودوار پیش می‌رود. با این همه، نابسامانیها و دشواریها و زائده‌ها "هائی" وجود دارند که می‌توانند مانند بیماری بر زبان عارض شوند، و همانند بیماری، با همه گذرانی، برای زبان در در دست کنند، این "بیماری‌ها"، بسیاری ویروسهای اجتماعی و سیاسی و جغرافیائی و فنی دارند و یکی از مهمترین این ویروسها ترجمه بد است. نظری به بسیار خطاها و کج‌سلیقگیها و حتی بدباوریهایی که از راه ترجمه (دوبله) بد سینمائی وارد زبان فارسی محاوره‌ای شده است برای نشان دادن میزان تأثیر ترجمه بد و در نتیجه وظیفه مترجمان در برابر زبان کافی است. شخصاً معتقدم که تأثیر ترجمه بد، بیش از هر کجا در فیلمهای دوبله به فارسی آشکار است و در نتیجه در زبان محاوره‌ای هم مشاهده می‌شود. اما در زبان نوشته، اثر ترجمه بد بسیار ضعیف و حتی نامحسوس است و من کمتر موردی از خطاهای ساختاری یا زیبایی‌شناختی رایج در زبان امروزان را می‌شناسم که بتوان ترجمه بد را مسوول آن دانست.

• دست‌کم دو شیوه ترجمه وجود دارد: یکی آنکه به ساخت زبانی نویسنده

متعهد می ماند و شیوه نوشتن و قالب کار نویسنده و زبان اصلی را در نظر دارد. دیگری شیوه ای که می خواهد به ساخت زبان فارسی اهمیت بدهد و نه به ساخت زبان اصلی. شما به کدامیک از این دو می اندیشید؟

به نظر من این تقسیم بندی به هیچ وجه درست نیست. این که شما می گوئید تعریف دو شیوه ترجمه نیست. بلکه در واقع وجه تمایز ترجمه خوب و امین و ترجمه بد و نادرست است. ترجمه درست و امین یکی بیشتر نیست، و آن ترجمه ای است که با استفاده از گفته شما، هم به ساخت زبانی نویسنده و شیوه و قالب کار او در زبان اصلی وفادار باشد و هم به ساخت زبان فارسی اهمیت بدهد. غیر از این هر چه باشد همانی است که اصطلاحاً ترجمه تحت اللفظی نامیده می شود. که ترجمه بسیار بدی است و متأسفانه در کشور ما سابقه تاریخی دارد. از ترجمه های کهن متون یونانی و سانسکریت و عربی قرنهای گذشته که بگذریم ترجمه دوران معاصر ما، چه از زبانهای اروپایی بوده باشد و چه از زبان عربی، همواره به برگردان تحت اللفظی متکی بوده است و تنها در همین سالهای اخیر است که تحول عمده ای را می بینیم و نادرستی این شیوه ترجمه تقریباً برای همه مشخص شده است. ترجمه تحت اللفظی یعنی برگردان ساختگی و غیر طبیعی لغت به لغت متنی به لغت به لغت زبان دیگر، آن چنان سابقه دارد که برای بسیاری کسان این برداشت را به وجود آورده است که متن ترجمه شده باید تفاوتی ساختاری با یک متن غیرترجمه داشته باشد. به موجب این پیش فرض، اگر ترجمه ای به زبان سلیس ارائه شود حتماً به ساخت زبانی نویسنده متعهد نبوده و بیشتر به زبان فارسی اهمیت داده است. این برداشت غلط از خطای فاحش، و بسیار متداول در ارزیابی مبنای انتقال مفهوم از زبانی به زبان دیگر ناشی می شود. در این ارزیابی غلط، واژه واحد سازنده مفهوم است و بنابراین در ترجمه هم باید واژه های مترادف آن یافت شود، و سپس مجموعه واژه های برگردانده شده، بر اساس ساختاری در مرز دو زبان، در کنار هم قرار بگیرد. به عقیده من، واقعیت این است که مفهوم را جمله منتقل می کند نه واژه. در نتیجه، واحد بنیادی مفهومی هم که باید از زبانی به زبان دیگر منتقل شود جمله است و نه واژه. یعنی که، به بیان بسیار خلاصه، کار مترجم این نیست که لغات مترادف لغات متن مبدأ را پیدا کند، بلکه باید نزدیکترین جمله به جمله مبدأ را بیابد. در چنین ترجمه ای، مترجم نه فقط به برگرداندن مفهوم ظاهری و آتی واژه ها و جمله ها متعهد است،

بلکه همچنین به انتقال حال و هوای جمله، بار عاطفی و اجتماعی هر واژه و هر جمله، نشیب و فراز سبک نویسنده، و حتی به انتقال شخصیت و ویژگیهای خصلتی او نیز تعهد دارد. حد غائی چنین ترجمه ای، رسیدن به متنی است که هر مترجمی به طور غریزی در پی آن است و البته، به دلیل طبیعت سیال و متغیر هر زبانی، هیچگاه به طور کامل نمی توان به آن رسید. آن حد غائی، یا کمال آرمانی ترجمه، این است که اگر متن ترجمه شده را دوباره به زبان اصلی ترجمه کنیم عیناً متن مبدأ به دست بیاید. بنابراین، همه گفته های بالا را در این حکم می توان خلاصه کرد که ترجمه خوب یک جمله سلیس انگلیسی (یا فرانسه یا ...) یک جمله کاملاً سلیس فارسی است و غیر از این شیوه دیگری برای ترجمه درست وجود ندارد.

در مورد ترجمه کتاب "شرم" چه مشکلاتی بر سر راهتان وجود داشت و چگونه آنها را رفع کردید؟

مشکل خاصی در کار نبود، برعکس، در این کتاب عناصری را می دیدم که کار ترجمه اش را برایم جذاب تر می کرد. می دانید که این کتاب درباره جانی است که می تواند پاکستان باشد (و شاید هم نباشد). در نتیجه، در کتاب حال و هوایی است که برای خواننده ایرانی آشناست. اما برای منی که کتاب را از انگلیسی برمی گردانم، و آن حال و هوا را در خلال یک اثر بسیار خوب و برجسته اروپایی (نوشته شده به انگلیسی بسیار جذاب و استادانه) می دیدم، حالت نوعی کشف غیرمنتظره و بسیار خوشایند را داشت. گهگاه غافلگیر می شدم، چرا که در لایه لای یافت کاملاً غربی (و زبان غربی) کتاب، عناصری از این طرف دنیا و از فرهنگ خودمان را می دیدم و هوای آشنائی را در کتاب حس می کردم. اما این یک تعبیر ظاهری نیست، یعنی فقط به این مربوط نمی شود که مکانها و انسانها و زبانشان برای آدم آشناست. نه، به چیزی عمیق تر مربوط می شود، به چیزی که می شود آن را شعور تاریخی خواند...

اما توجه داشته باشید که اهمیت "شرم"، و همچنین "بچه های نیمه شب"، کتاب دیگر سلمان رشدی، در این نیست که آریانا نوعی غرور مجازی و پیش پا افتاده "مجلی" را ارضا می کنند و به نحوی از بار این عقده ما می گاهند که همیشه شاهد فضاهای غربی در آثار نویسندگان اروپایی بوده ایم و این بار، فضای آشنائی از منطقه زیست ما به غرب رفته و در اثر بسیار مشهوری بازتاب پیدا کرده است. نه، واقعیت این است که این دو کتاب، خود به خود و مستقل از هرگونه توجیهی

از نوع بالا، آثار بسیار برجسته ای هستند. من به ویژه "بچه های نیمه شب" را یک اثر ناب و ماندنی می دانم و معتقدم که در کمتر زمانی می شود بیانی این چنین بالیداه و الهامی و در عین حال ساختاری این چنین منجم و اندیشیده را با هم سراغ کرد. به نظر من نادرست کتابهایی که مثل "بچه های نیمه شب"، در طول بیش از هفتصد صفحه، همواره این احساس را به دست می دهند که در یک نشست نوشته شده اند... مجموع دلایل بالا این امید را به من می دهد که این دو کتاب تأثیری بیشتر از کتابهای معمولی بر خواننده ایرانی بگذارد، و آریانا سرخطهایی به بچه های قصه نویس خودمان بدهد. همسانی بسیاری شرایط، و از طرف دیگر موفقیت چشمگیر سلمان رشدی، به من اجازه می دهد که این امید را فقط خوشیاوری ندانم.

ه زندگی و معاش از راه نوشتن و ترجمه و به اصطلاح حق تالیف چگونه است؟ آیا راضی کننده است یا نه و شما چه پیشنهادی در این زمینه دارید؟

تقریباً همه می دانند که با نوشتن نمی توان به چیزی بیش از بخور و نمیر دست یافت و این موضوع چنان روشن است که معمولاً چنین سوالی را از نویسنده نمی کنند، شاید از جمله به این خاطر که می ترسند به او بر بخورد. اما دیده ام که اغلب این را از مترجمان می پرسند.

شاید یکی از دلایل این باشد که ترجمه به معنی عام رشته هایی غیرادبی را هم دربر می گیرد که شاید درآمد خوبی هم دارد. اما من شخصاً نمی دانم، تا حال به جز ترجمه ادبی، به نوع دیگری نپرداخته ام و این کار را به طور حرفه ای (یعنی تمام وقت) می کنم و درآمد هم در همان حد نویسندگی است! اما این سوال به من بر نمی خورد چون کاری را که می کنم آگاهانه (و کمابیش عاشقانه) انتخاب کرده ام و طبعاً آن را با معیار دیگری نمی سنجم. فکر هم می کنم که رگه هایی از این دید غیر مادی در همه شئون نشر و چاپ حتی گاهی در میان ناشران تروتمند هم تا اندازه ای وجود داشته باشد. رگه ای که البته ناهماری رمانتیک تری هم به آن می دهند و گزافه ترین آن جنون است. بگذریم. طبیعی است که پیشنهاد خاصی هم در این باره ندارم. وضعیت نشر و کتاب به عوامل متعددی وابسته است که چند تا از آنها ریشه ای اند. پائین بودن تیراژ، تزلزل وضع مواد اولیه، نوسان امکانات تولید و وابستگی آنها به عواملی در بیرون از دنیای صرف چاپ و نشر و چند عامل دیگر که جزو و مد بازار کتاب را برمی انگیزند و طبعاً سوال شما را هم در پی می آورند از این جمله اند.